

گروه ابوذر

رضا بسطامی

«ابوذر، نامی بود که جمعی از جوانان متدین و انقلابی شهرستان نهاوند برای گروه خود انتخاب کرده بودند. همگرایی و اجتماع بین آنها، از طریق مجالس دینی و خصوصا انجمنهای دینی ضدبهاثیت حاصل می‌شد و مهمترین دغدغه آنان مبارزه با فقر و فساد بود. افراد این گروه اکثرا جوان و دانش‌آموز دبیرستانی بودند اما در اثر ارتباط با انجمنهای دینی و سیاسی همدان و به‌ویژه ارتباط با آیت‌الله ربانی شیرازی به استحکام فکری و سیاسی دست یافتند و توانستند امور تشکیلات را به‌خوبی پیش برند. روی آوردن اعضای گروه ابوذر به اقدامات مسلحانه و خرابکاری، به‌عنوان یک تصمیم، مستقیما توسط خودشان اتخاذ شده بود و مورد همراهی و سفارش شخصیت‌های معتبر دینی و سیاسی قرار نگرفت. البته اقدامات گروه ابوذر محدود و محلی بود و صرفا در حد انجام برخی عملیاتهای ضدتبعض و فساد در شهرستان نهاوند محدود می‌شد، اما دستگیری و اعدام رهبران گروه، به یک موضوع ملی و یک خبر جهانی تبدیل گردید؛ به‌گونه‌ای که اخبار مربوط به آن، حتی در سطح رادیوها و خبرگزاریهای معتبر خارجی انعکاس یافت. در مقاله زیر با چگونگی پیدایش، اهداف اقدامات و سرنوشت گروه ابوذر آشنا خواهید شد.

گروه ابوذر متشکل از برخی جوانان مبارز بود که در شهرستان نهاوند فعالیت خود را شروع کردند. آنان، تجربه فعالیت‌های سیاسی خود را از شرکت در جلسات مذهبی موجود در این شهر آغاز نمودند و سپس به فعالیت‌های سیاسی که جنبه دفاع از مذهب داشت، روی آوردند. این گروه، در تداوم فعالیت‌هایشان، با برخی از روحانیون، از جمله با مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی، مرحوم حجت‌الاسلام موحدی ساوجی و حجت‌الاسلام فاکر ارتباط برقرار کردند و همزمان تحت تاثیر اندیشه‌های شهید مطهری و دکتر شریعتی قرار گرفتند. فعالیت‌های دینی-سیاسی این گروه با تشکیل انجمن

ضدبهاثیت در سال ۱۳۴۹ در نهاوند آغاز شد. آنان سپس یک مدرسه اسلامی با نام مهدیه در این شهر تاسیس نموده و در آنجا به تربیت و آموزش جوانان مسلمان پرداختند. علاوه بر موارد مذکور، برخی عوامل دیگر نیز در شهرستان نهاوند دست‌به‌دست هم دادند تا سرانجام گروه ابوذر شکل گرفت.

انجمن ضدبهاثیت

بهائیان در دوران حکومت پهلوی، آزادانه به تبلیغ آیین خود می‌پرداختند و در این راستا مبلغانی را به تمام نقاط کشور می‌فرستادند. برای مقابله با بهائیان انجمنی در سال ۱۳۳۲ به نام «انجمن خیریه حجتیه مهدویه» تاسیس شد که به «انجمن ضدبهاثیت» معروف شد. این انجمن هرگاه مطلع می‌شد در جایی از ایران، بهائیان به تبلیغ مسلک خود می‌پردازند، فوراً جهت مقابله با آنها اقدام به تاسیس انجمنی در آن منطقه می‌کرد و افراد خود را جهت مباحثه با بهائیان روانه می‌نمود تا از گسترش بهائیت در میان مردم جلوگیری کند.^۱

انجمن مزبور اهداف خود را از راه‌های فرهنگی دنبال می‌کرد؛ چنانکه موضوع جلسات آن فقط به مبارزه با بهائیت اختصاص داشت. آنها در بدو ورود اعضا به انجمن، از آنان تعهد کتبی مبنی بر عدم دخالت در سیاست می‌گرفتند، اما همین مساله خود به دلیل عمده‌ای برای انتقادهای بعدی از انجمن تبدیل شد. بااین‌همه، در نهاوند برخی از کسانی که بعدا گروه ابوذر را تشکیل دادند و در آن زمان دانش‌آموزان دوره دبیرستان و مایل به گرایش‌های شدید مذهبی برای مبارزه با رژیم بودند، نیز گاه در جلسات انجمن شرکت می‌کردند. این افراد با طرح اشکال درخصوص تاکید انجمن مبنی بر عدم دخالت در سیاست، جلسات انجمن را به تعطیلی می‌کشاندند.^۲

مسجد؛ پایگاه فعالیت

اعضای موسس گروه ابوذر برای آشناسان

هرچه بیشتر افراد با یکدیگر، جلسات مذهبی و هیات‌های قرآنی تشکیل می‌دادند. این جلسات عمدتاً در مساجد و گاه نیز در منازل اعضای گروه برگزار می‌گردید. در این جلسات اعضای گروه هر چند شب یا هفته‌ای یکبار گرد هم می‌آمدند و علاوه بر آشنایی بیشتر با قرآن، با شیوه‌های مبارزه با ظلم و وظایفشان در مقابل یکدیگر، و نیز با وظایفشان در ارتباط با توده‌های مردم آشنا می‌شدند. در همین جلسات بود که آنها با رساله امام خمینی (ره) آشنایی یافتند.^۳ مسجد، علاوه بر آنکه امکان تشکیل جلسه‌های مختلف مذهبی را میسر می‌ساخت، از جنبه دیگری نیز حائز اهمیت بود و آن، سخنرانی و عازم مذهبی و روحانیون انقلابی در آنجا بود که باعث آشنایی هرچه بیشتر اعضای گروه با اوضاع سیاسی روز می‌گردید.

فعالیت در مدرسه

بیشتر اعضای گروه ابوذر، دانش‌آموزان دبیرستانی بودند و ارتباط آنها با معلمان مذهبی، به‌ویژه ارتباطشان با محمد طالبیان، در تسریع حرکت مبارزاتی آنها موثر بود. مدرسه، یکی از جایگاه‌های مهم فعالیت‌های این گروه به‌شمار می‌رفت. درس انشاء و ادبیات، یکی از بسترهای اعلام نارضایتی‌ها از مسائل سیاسی و اجتماعی تلقی می‌شد. آنان در سال ۱۳۵۱ با افتتاح کلوپ دینی دبیرستان «ابن‌سینا»ی نهاوند، فرصتی یافتند تا با مطرح کردن نقطه‌نظرانشان در آنجا، همدیگر را هرچه بهتر بشناسند. مسئولیت این کلوپ بر عهده محمد طالبیان بود. در جلسه افتتاحیه آن، پس از قرائت قرآن توسط منشط، ولی‌الله سیف اقدام به سخنرانی کرد و در جلسات بعدی نیز به ترتیب کسانی که خواهان مطرح کردن نقطه‌نظر خود بودند در آنجا به سخنرانی پرداختند. کلوپ مذکور دارای یک نشریه بود که بیشتر به مسائل مذهبی می‌پرداخت و به علت ضعف مالی، بیش از سه شماره از آن چاپ نشد.^۴ اما درکل باید گفت این مکان و مباحث

طرح شده در آن. باعث ایجاد همفکری و هماهنگی بیشتر در میان اعضا گردید و همین مساله، یکی از عوامل تاثیرگذار در سوق دادن اعضا به تشکیل گروه ابوذر تلقی می‌گردد.

جلوگیری از برپایی جشن

در راستای برگزاری جشنهای دوهزارویانصدساله، شهرداری نهاوند در نظر داشت مراسم جشنی با حضور برخی خوانندگان آن زمان برگزار کند. با انتشار این خبر، افراد گروه ابوذر و در راس آنها منسبط، دست به کار شدند تا از اجرای مراسم جلوگیری کنند. آنان برای این منظور، نزد روحانی و مجتهد شهر رفته و از او خواستند مانع این عمل شود. اما وی اظهار ناتوانی کرده و افزود که مرا هم تهدید کرده‌اند. باین همه، بچه‌های گروه موضوع را پیگیری کرده و در نهایت حجت‌الاسلام حیدری پس از آگاهی از این موضوع به آنان پیشنهاد نمود: «جلسه و منبری راه بیندازید و من صحبت می‌کنم.» افراد گروه با دعوت از همه مردم، جلسه سخنرانی آقای حیدری را تدارک دیدند اما ماموران شهربانی از ورود وی به محل سخنرانی جلوگیری به عمل آوردند. باین همه، حیدری از درب پشت مسجد وارد شده و به منبر رفت و گفت: «ای یزید! منبر مال من است، مال پدر من است.»^۷ و با ذکر خطبه حضرت زینب(ع) از منبر پایین آمد. در این هنگام، مجتهد شهر طی سخنرانی کوتاهی خبر داد که پس از مذاکره با شهرداری و شهربانی، موفق شده است برنامه جشن را لغو کند و این خبر موجب شادمانی مردم گردید.

نامگذاری گروه

درباره این که اولین بار چگونه اعضا به این فکر افتادند که نام «ابوذر» را برای گروه خود انتخاب نمایند، باید گفت: این نام با آگاهی از شخصیت و عملکرد ابوذر غفاری - از صحابه پیامبر - و نیز با آگاهی از زندگی ساده ایشان و مبارزه وی علیه عثمان، برای این گروه انتخاب گردید. اعضای گروه با توجه به بینش مذهبی خود، ابوذر را به خوبی می‌شناختند و با انتخاب نام ایشان درواقع می‌خواستند او را الگوی اعمال خود قرار دهند.^۸ ظاهراً برای نخستین بار منسبط و خدارحمی این نام را مطرح کرده بودند و پس از آنکه با استقبال سایر اعضا مواجه شد، آنان گروه خود را «ابوذر» نامیدند.^۹

اهداف گروه

همچنان که بیشتر نیز اشاره شد، مسجد، مدرسه، هیاتهای قرآنی و انجمن ضربه‌نهایت اصلی‌ترین عوامل زمینه‌ساز تشکیل گروه بودند. لذا می‌بینیم که اکثر اهداف آنها نیز به‌نحوی به مذهب و تعالیم مذهبی برمی‌گردد، به‌طوری که در همان اولین شب شکل‌گیری، «وظیفه دینی» اصلی‌ترین انگیزه شروع فعالیت آنها معرفی می‌شود. اعضای گروه برای رسیدن به هدف خود مبنی بر تغییر وضع موجود، از جانشان مایه گذاشتند؛ چنانکه در همان جلسه اول، با آگاهی از سرانجام کار خود،

به همه اعضا اتمام حجت کردند که شما باید در این راه از جان خود بگذرید.^{۱۰} یکی دیگر از اهداف گروه، تلاش برای ازبین بردن فقر و بدبختی و مبارزه با رژیم حاکم - به‌عنوان عامل اصلی این فقر و بدبختی - بود. آنها که از دیدن فقر و ستم‌دیدگان در پیرامون خود بسیار رنج می‌بردند، تصمیم گرفتند با به‌وجود آوردن گروه مذکور و ضربه‌زدن به رژیم، انتقام ستم‌دیدگان را بگیرند و از این طریق، خاطر خود را تسلی بخشند.^{۱۱} در این رابطه، اعضا تاجاییکه در توان داشتند، مستمندان را مدنظر قرار داده و به آنها کمک می‌کردند. محمد طالبیان در بازجویی‌های خود، یکی از هدفهای تشکیل گروه ابوذر را ضربه‌زدن به استعمار و در راس آن امریکا، بیان کرده و می‌گوید: «درحالی که مردم این آب و خاک گرسنه بودند، امریکا نفت ما را می‌برد. پس باید با امریکا مبارزه کرد.»^{۱۲} یکی دیگر از اهداف آنها را می‌توان مبارزه با فساد اخلاقی موجود در جامعه آن روز ایران ذکر نمود. این پدیده که توسط رسانه‌های گروهی به‌ویژه تلویزیون و سینما به‌سرعت درحال گسترش در ایران و در تقابل مستقیم با آموزه‌های مذهبی بود، انگیزه‌ای قوی به افراد گروه که به‌شدت مذهبی بودند - می‌داد تا با هر چیزی که احساس می‌کردند در این راستا فعالیت می‌کند، به مخالفت برخیزند.

رهبری و تشکیلات

در مقایسه با سازمانهای چریکی موجود در دهه پنجاه ایران، گروه ابوذر از ساده‌ترین نظام و شبکه داخلی بهره می‌برد. اعضای گروه را جوانانی آموزش ندیده، اما پرشور تشکیل می‌دادند که حتی بیشتر آنها دوره سربازی را نگذرانده بودند. این عدم سازماندهی و تشکیلات منسجم، از مسائل مختلفی نشأت می‌گرفت که عمده‌ترین آنها را می‌توان خام‌بودن و فقدان تجربه عملی در بین اعضای گروه دانست. ضمن آنکه آنها با سازمانهای چریکی دیگری که از شبکه درونی پیشرفته و پیچیده‌تری برخوردار بودند هیچگاه نتوانستند ارتباط برقرار کنند.^{۱۳} کم‌سن‌وسالی و دانش‌آموز بودن اعضا را نیز می‌توان یکی دیگر از دلایل نبود یک تشکیلات منسجم در گروه دانست. این موارد باعث می‌شد تا آنها علاوه بر کم‌تجربگی، به‌خاطر دانش‌آموز بودن مقداری از انرژی خود را صرف تحصیل کنند و چنانکه باید و شاید نتوانند به مبارزه چریکی که در پیش گرفته بودند، بپردازند. گروه ابوذر، همچنان که برآمده از محدوده فعالیتها و شرایط موجود در نهاوند بود، در همان حصار بومی - محلی خود باقی ماند و نتوانست در صحنه اعتقادی و در عرصه جنگهای چریکی در سطح ملی راه یابد.^{۱۴} این گروه از هنگام پیدایی تا زمان فروپاشی، با هیچ گروهی در ارتباط نبود و اعضای آن نتوانستند در حد خود، علیرغم تمامی کمبودها، مستقل بمانند و ضرباتی چند نیز بر پیکر رژیم شاه وارد سازند.

اقدامات گروه ابوذر

نخستین تمهیدات

اعضای این گروه را جمعی از جوانان باورمند تشکیل

می‌دادند که اساساً برای ضربه‌زدن به رژیم پهلوی گردهم آمده بودند. درواقع این گروه پس از تجربه فعالیتها و جلسات مذهبی - اعتقادی در راستای توسعه و تبلیغ دینی، به این نتیجه رسیدند که زمانی که وارد مرحله مبارزه مسلحانه با رژیم نشوند، نخواهند توانست اقدام بنیادی و موثری در راستای اضمحلال حاکمیت وقت و زمینه‌سازی برای حکومت آرمانی اسلامی انجام دهند و از این رو به تدریج از نظارت و کنترل محرکان و مبلغان اولیه مذهبی - سیاسی خارج شدند و گام در مسیر عملیات مسلحانه گذاشتند.

ابوذرین می‌کوشیدند با پیوستن به گروههای مبارز و ایجاد ارتباط با آنها، از تجربه و امکانات لازم برخوردار شوند. کاظم اکرمی که یکی از امیدهای گروه برای برقراری پیوند با گروههای مبارز بود، می‌گوید: «آنها در سال ۱۳۵۱ در آخرین ملاقاتی که آقای طالبیان و منسبط با بنده کردند، اصرار زیاد می‌کردند برای اینکه من دست آنها را به مجاهدین برسانم و اسلحه در اختیارشان بگذارم. آقای ولی‌الله سیف هم بود. به آنها گفتم: من قطعاً و یقیناً وارد کار اسلحه نیستم. من کار فرهنگی است و اگر می‌خواهید تفسیر به شما بدهم. کتب حدیث می‌خواهید، بدهم. یادم هست اصرار کردم که تفسیر «قیض من القرآن» تفسیر بسیار خوب اجتماعی - سیاسی است.»^{۱۵} باین همه، علیرغم رد درخواست آنان از جانب اکرمی و پیش از آن از سوی حجت‌الاسلام فاکر، جوانان گروه ابوذر، خودشان به فکر دستیابی به اسلحه یا ایجاد ارتباط افتادند.

قتل ذُخامحمود

محمود مومنی، معروف به دخا، فردی رباخوار بود که بنابه اظهارات افراد مطلع، موجب فروپاشی بنیه مالی خانواده‌های بسیاری گردید. افزون‌براین، وی به فساد اخلاقی نیز شهرت داشت.^{۱۶} این فرد به توسط گروه ابوذر به قتل رسید اما ظاهراً گروه صرفاً به دلایل مذکور دست به قتل او نزده بود بلکه گویا قصد داشتند با مصادره بخشی از اموال او، جهت تهیه تجهیزات و امکانات برای گروه اقدام کنند؛ زیرا اوضاع مالی گروه به دلایل مختلف بسیار وخیم بود و تلاشهای آنان برای تغییر و بهبود این وضع هربار به‌نحوی با شکست مواجه می‌شد. از این رو یکی از کوششهای آنان برای تهیه پول، زورگیری از منزل محمود مومنی بوده که علیرغم خواست اعضای گروه، به مرگ نامبرده منجر می‌شود. قتل دخا با حضور پنج نفر از کادر مرکزی گروه (عباد خدارحمی، روح‌الله سیف، ولی‌الله سیف، ماشالله سیف و بهمن منسبط) در بیستم آبان ۱۳۵۱ روی داد.^{۱۷}

تخریب «خانه زنان» نهاوند

در هفتم آذرماه ۱۳۵۱ قرار بود «خانه زنان» در نهاوند گشایش یابد و به‌این منظور مهمانانی از مقامات عالی‌رتبه شهرهای اطراف دعوت شده بودند. ابوذرین با توجه به مخالفت با سیاستهای فرهنگی رژیم شاه، تصمیم به جلوگیری از افتتاح موسسه مذکور گرفتند. خانه زنان از شعبات سازمان زنان ایران بود که در اکثر شهرهای

کشور وجود داشت. این سازمان تحت نظارت خاندان پهلوی اداره می شد و قانون حمایت از خانواده که با اعمال نفوذ این سازمان در سال ۱۳۴۶ به تصویب مجلس شورای ملی رسید و عملاً برخی دستورات مذهبی را به چالش کشیده بود و باعث بروز واکنشهای بسیاری در بین نیروهای مذهبی جامعه شده بود. خود برای بدنام کردن آن در نزد افکار عمومی کفایت می کرد. اعضای گروه ابوذری بنابه برداشتهایی که از این محل داشتند، تصمیم گرفتند این ساختمان را منفجر کنند. آنها می گفتند: «در اینجا زنان بی حجاب می آیند و دخترهای دبیرستانی و دبستانی را نیز جمع می کنند و به آنها رقص می آموزند.»^{۱۸} این حرفها که خالی از واقعیت هم نبود، می توانست برای اعضای گروه که به شدت مذهبی بودند و این امور را خلاف دستورات اسلامی می دانستند، انگیزه ای نیرومند باشد تا اقدام به تخریب این محل نمایند. اعضای تیم

جشن هفدهم دی ماه و افتتاح «خانه زنان» نهبوند ممانعت کنند.

آتش زدن سینمای نهبوند

تنها سینمای نهبوند، از نظر گروه ابوذری، محل فساد بود که با اقدام به پخش فیلمهای غیراخلاقی، تأثیرات بدی بر فضای فرهنگی - اخلاقی شهر برجای می گذاشت؛ لذا گروه مذکور تصمیم به تخریب آن گرفتند. ولی الله کشفی می گوید: «نهبوند شهر کوچکی بود. وسیله خاصی نداشت و فقط یک سینما بود که فعالیت می کرد و برای اینکه نشان بدهیم که با این جریان مخالف هستیم و اینها خلاف هستند، تصمیم به آتش زدن سینما گرفتیم.»^{۱۹} ولی الله عبدالهی در خصوص آتش زدن سینما می گوید: «بچه ها در این موضوع متفق نبودند و موافقان اجرای عملیات می گفتند که ما می خواهیم برای ایمانمان این کار را انجام دهیم.» اما



شهید بهمن زین العابدین (ع) در مراسم خمدارحمی (۱۳۵۲، آبان ماه)

مرکز تحقیقات علوم سیاسی

مزبور، آتش زدن سینما از سوی سه تن از اعضا، نشانگر بی تجربگی گروه در ایجاد تشکیلاتی منسجم و تحت رهبری واحد است و به نوعی ضعف تشکیلاتی گروه را می رساند. از دیگر اقدامات گروه، می توان به آتش زدن اتومبیلهای دولتی، نقشه برای ترور سرهنگ عباسی، تخریب کارخانه برق ملایر و خلع سلاح پاسبان شهربانی قم اشاره کرد.

در جستجوی سلاح

انگیزه اصلی عملیات خلع سلاح، تهیه سلاح برای گروه بود. آنها راههای مختلفی را برای به دست آوردن اسلحه پیمودند اما هیچ کدام از آنها نتیجه ای به بار نیاورد. آنها سرانجام بدین منظور به خلع سلاح پاسبان شهربانی قم اقدام نمودند اما این عملیات به کشف و دستگیری اعضای آن منجر گردید.

ماجرا از این قرار بود که در بیست و پنجم تیر ۱۳۵۲، اعضای انتخاب شده برای انجام عملیات به سمت قم حرکت کردند. بدین منظور، عبدالله خدارحمی به بروجرد رفت و از آنجا رهسپار قم شد و دو نفر دیگر نیز از نهبوند عازم قم گردیدند. محل ملاقات اعضا با یکدیگر، مسجد اعظم قم بود. ولی الله سیف می گوید: «ما تازه از راه رسیده و دم حوض میان مسجد اعظم بودیم که دیدیم عباد هم می آید. سه نفری با هم وضو گرفته، نماز را در مسجد اعظم خواندیم. در حدود ساعت سه بعد از ظهر ناهار خوردیم و ساعت شش و نیم به خیابان آمدیم. گشتی زدیم، سپس برای خواندن نماز عصر برگشتیم. بعد از اتمام نماز، رفتیم نشستیم لب حوض. نان خوردیم و بلند شدیم. اقتادیم گردش. چند خیابان را گشتیم تا رسیدیم بازار. وقتی داخل بازار شدیم، عباد گفت: این، جای خوبی است.»^{۲۰}

زمان عملیات، به دستور خدارحمی به ساعت دوازده شب (فردا) موکول گردید. آنها پس از تعیین محل مورد نظر، سر ساعت مقرر به آنجا آمدند. در آن ساعت شب، در بازار قم فقط یک پاسبان پاس می داد. ولی الله سیف مامور کنترل اوضاع بود و وظیفه داشت در صورت دستگیری دو نفر دیگر، خبر آن را به نهبوند برساند، اما خدارحمی از او خواست وقتی به سمت پلیس حرکت می کنند، او با پرسیدن مطلبی توجه پاسبان را به خود جلب کند تا آنها کار خود را راحت تر انجام دهند. آنها با یک حالت معمولی به پاسبان نزدیک شدند و ولی الله با او به صحبت پرداخت. خدارحمی که گویا به علت دستپاچگی و بی تجربگی فراموش کرده بود باید ابتدا دهان او را ببندد و سپس اسلحه اش را ببرند، به یکباره از پشت سر به پاسبان حمله کرده و چند ضربه بی دربی چاقو به وی وارد نمود. اما پاسبان به سرعت برگشته و با او درگیر شد و برای جلب کمک از اطراف فریاد زد. در این هنگام عبدلی نیز به کمک خدارحمی رفت و او نیز یک ضربه چاقو بر بدن پاسبان وارد کرد. پاسبان که به شدت مجروح شده بود، به روی زمین افتاد. عبدالله اسلحه او را برداشت و به سرعت از محل دور شد.^{۲۱} او به سمت خیابان آذر رفت اما در آن خیابان درگیری مسلحانه با پاسبانهای دیگر رخ داد. در اثر این درگیری، عباد از ناحیه سینه و شکم و ولی الله نیز از ناحیه پا

سرانجام عملیات لغو گردید. علیرغم لغو عملیات از سوی گروه، سه تن از اعضا به نامهای ماشاءالله سیف، حجت الله عبدلی و ولی الله عبدالهی تصمیم گرفتند دیگران را در مقابل کار انجام شده قرار دهند و برنامه آتش زدن سینما را به اجرا گذارند. آنها ضمن رعایت مسائل امنیتی، در شب نوزدهم رمضان ۱۳۵۱ در مراسم مسجد جوانان شهر حاضر شدند و پس از قطع روشنایی مسجد، خود را به سینما رساندند. وسیله ایجاد آتش سوزی، مقداری پارچه و بنزین بود. ماشاءالله سیف پارچه آغشته به بنزین را آتش زد و آن را به داخل سالن سینما انداخت و سپس هر سه به مسجد بازگشتند. روز پس از حادثه در خصوص حادثه ای که رخ داده بود، از پسر آپراتچی سینما جويا می شوند و او می گوید: «آتش سیگاری افتاده و یک ردیف صندلی سوخته و چون آن ردیف صندلی با جایی تماس نداشته، آتش خاموش شده است.» به این ترتیب آتش سوزی سینما عملی عمدی تلقی نمی شود.^{۲۲} با توجه به عدم توافق همه اعضای گروه در انجام عملیات

مامور عملیات، ولی الله و ماشاءالله سیف، بهمین منسبط، حجت الله عبدلی و عباد بودند. آنها دینامیت مورد نیاز را از طریق یکی از افرادی که در جلسات عمومی گروه شرکت می کرد، به بهانه استفاده در ماهگیری تهیه کردند^{۲۳} و نحوه عمل به این شکل بود که محل مورد نظر را با مته دستی سوراخ کرده، دینامیت را در آن، کار گذاشتند و سرانجام بر اثر انفجار دیوار، قسمتی از ساختمان تخریب شد.

پس از انجام عملیات، در ساعاتی از نیمه شب، عباد وسایل همراه را به حمام آورد و اتفاقاً یکی از ماموران آگاهی به او مشکوک شد. بنابه اظهار عباس خرمی، «عباد در این فکر بود که اگر چاره ای نداشت، مامور را از بین ببرد، ولی مامور پیگیری نمی کند.» روز پس از انفجار خانه زنان، عباد از اطرافیان علت حادثه را می پرسید و بدین وسیله می کوشید خود را نسبت به موضوع بی خبر نشان دهد.^{۲۴} به هر حال، نتیجه آن که گروه ابوذری با این عملیات توانستند از اجرای مراسم

مورد اصابت گلوله واقع شدند. عبدلی نیز در نقطه‌ای دورتر از محل تیراندازی دستگیر گردید^{۲۵} و به‌این ترتیب زمینه شناسایی و دستگیری سایر اعضا و هواداران گروه فراهم شد.

این عملیات که می‌توان آن را بزرگترین و جدی‌ترین عملیات گروه نامید، بیش‌ازپیش ضعف‌های گروه را - که همگی از بی‌تجربگی آنان ناشی می‌شد - آشکار کرد؛ چراکه آنها علیرغم آنکه از مدهت‌پیش طرح خلع سلاح پلیس را در ذهنشان پرورده بودند اما هرگز به‌صورت جدی به نحوه اجرای آن فکر نکردند و درخصوص عواقب آن از قبیل احتمال سروصدا کردن پلیس و نحوه جلوگیری از آن، جایی برای مخفی شدن پس از اقدام به عملیات و... هیچ برنامه‌ریزی انجام ندادند. درواقع ضعف کنترل نه‌تنها در این مورد بلکه در مورد‌های دیگر نیز وجود داشت و همین مسائل سرانجام ضربه سنگینی را بر گروه وارد ساخت؛ چنانکه شش تن از اعضای اصلی آن سرانجام از سوی رژیم پهلوی اعدام شدند و گروه مذکور عملاً منحل گردید.

دستگیری و شهادت

جریان عملیات قم - همانطور که گفته شد - باعث لورفتن گروه گردید. به‌زودی تمام اعضای اصلی و هواداران آن در شهر نهب‌ناوند دستگیر شدند. آمار دقیقی از تعداد بازداشت‌شدگان در دست نیست. برخی از آنها تنها برای چندساعت یا چندماه در بازداشت به‌سر بردند. پس از واقعه عملیات قم، به‌مدت یکی دو روز تعداد زیادی در نهب‌ناوند بازداشت و از میان آنها، دوازده نفر با مینی‌بوس به ساواک همدان^{۲۶} و سپس به تهران اعزام شدند. این افراد در تهران، نخست مدتی را در کمیته مشترک ضدخرابکاری بودند و از آنجا به زندان اوین منتقل شدند. اعضای گروه در اعترافات خود به ارتباطشان با آیت‌الله ربانی شیرازی اشاره می‌کنند که باعث شد ماموران رژیم علاوه بر دستگیری کردن ایشان، بسیاری از اعلامیه‌ها و کتابهای به‌اصطلاح رژیم «مضره» را نیز از منزل ایشان کشف کنند.^{۲۷}

آیت‌الله ربانی شیرازی، ارتباط آنها با خود را تایید کرد اما منکر آموزش‌های چریکی به آنان شد.^{۲۸} در ادامه، ساواک نسبت به دستگیری آقای خاکی نیز اقدام کرد. وی که خبر ماجرای خلع سلاح قم را شنیده بود و احتمال دستگیر شدن خود را می‌داد، به همراه خانواده‌اش از قم خارج گردید و روانه مشهد شد، اما ساواک مشهد خانه ایشان را تحت نظر داشت و به محض ورود، او را دستگیر کردند.^{۲۹}

در زندان علیرغم شکنجه‌های بسیار توسط ساواک، بعضی از اعضای گروه مقاومت سرسختانه‌ای از خود نشان دادند؛ چنانکه بهمن منشط، از اعضای اصلی گروه تا آخرین لحظه حیات خود به رژیم پهلوی می‌تاخت و کوچکترین ممانعتی از خود نشان نمی‌داد. او حتی لیوان آب را به سوی قاضی دادگاه پرت کرده و گفته بود: «این کلخ‌نشینان، مردم را بدبخت کرده‌اند. مردم از گرسنگی می‌میرند»؛ و در مقابل اظهار نگرانی و کیلش گفته بود: «من فقط از خدا می‌ترسم و اینها کسی نیستند که من از آنها بترسم»^{۳۰}

به‌هرصورت سرانجام در آبان ماه ۱۳۵۲، پس از بازجویی‌های مکرر و تکمیل پرونده‌ها، نخستین دادگاه اعضای گروه تشکیل شد. پس از اتمام کار دادگاه، شش نفر از اعضای گروه به اعدام و بقیه به زندان محکوم گردیدند. پس از اعلام رای دادگاه جز خدارحمی و منشط که گفتند «به رای دادگاه صادره تسلیم هستیم»، بقیه افراد تقاضای فرجام‌خواهی دادند. تقاضای فرجام آنان تحویل شاه شد. اما شاه معتقد بود «اینها کسانی‌اند که باید از بین بروند» و طبعاً احکام صادره قطعیت یافت.

سرانجام در روز سی‌ام بهمن ۱۳۵۲ حکم اعدام شش نفر از آنها (عبدالله خدارحمی، بهمن منشط، حجت‌الله عبدلی، ماشالله سیف، روح‌الله سیف و ولی‌الله سیف) به‌اجرا درآمد. آنها راس ساعت پنج‌ونیم صبح روز مذکور به پادگان جمشیدیه برده شدند. ابتدا پزشک قانونی آنها را معاینه کرد و سپس توسط محمدصادق منفی - نماینده مذهبی - آداب و رسوم مذهبی اجرای حکم به‌جا آورده شد. آنگاه آنها را به میدان تیر دژبان مرکز فرستادند و پس از قرائت رای دادگاه دستور اعدام از طرف نماینده دادستان ارتش، به‌اجرا گذارده شد.^{۳۱}

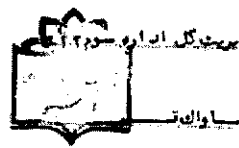
رژیم شاه تا جایی که توانست سعی نمود، جریان دستگیری، محاکمات و شهادت گروه ابوذر را بی‌سروصدا و پنهانی صورت دهد؛ زیرا از اقرار به گسترش مبارزات ضد رژیم در میان توده‌های مردم بیم داشت. به‌همین خاطر، از جریان دادگاهها و محاکمات آنها هیچ خبری در رسانه‌ها منعکس نشد و تنها برخی روزنامه‌های دولتی از «اعدام شش خرابکار» خبر دادند.^{۳۲} اما همین خبر کوتاه و اکنش‌های مختلفی را در جامعه - به‌ویژه در بین اقشار دانشگاهی - برانگیخت؛ چنانکه دانشجویان کوی دانشگاه تبریز، قطعه روزنامه‌ای را که این خبر در آن چاپ شده بود، بریده و به شیشه خوابگاه خود چسباندند و روی آن با ماژیک قرمز نوشته بودند: «ما انتقام می‌گیریم»^{۳۳}

همچنین گروه‌های مبارز خارج از کشور، سعی کردند حقیقت ماجرا را در سطح جهانی مطرح سازند. گروه‌های مذکور در این راستا یک اطلاعیه خبری برای مطبوعات و محافل بین‌المللی ارسال کردند. به‌دنبال این‌گونه اقدامات بود که روزنامه «لوموند فرانسه» خبر شهادت اعضای گروه و نام آنها را اعلام نمود^{۳۴} و نیز رادیو بی‌بی‌سی در اخبار شب اول اسفند ۱۳۵۲ به این موضوع اشاره کرد.^{۳۵}

از طرف دیگر، در خود شهرستان نهب‌ناوند نیز شهادت اعضای گروه، باعث آگاهی یافتن هرچه بیشتر مردم درباره ماهیت رژیم گردید. مسلماً در محیط کوچک نهب‌ناوند که اکثر افراد همدیگر را می‌شناسند و نیز در محیط‌هایی که اعضای گروه با آنها سروکار داشتند - نظیر مدارس و محیط‌های آموزشی - این مساله نمی‌توانست بدون واکنش بماند. پس از این ماجرا، مردم نهب‌ناوند سعی می‌کردند خشم و انزجار خود نسبت به رژیم را در قالب‌های مختلف نشان دهند؛ چنانکه در مراسم مذهبی محرم، وقتی از کنار مجسمه شاه عبور می‌کردند، با مشت‌های گره‌کرده شعار سر می‌دادند. به‌رحال این مساله همچنان در ذهن مردم باقی ماند تا اینکه در روزهای انقلاب، همچون آتش زیر خاکستر دوباره شعله‌ور شد.^{۳۶}

در مقایسه با سازمانهای چریکی دهه پنجاه ایران، گروه ابوذر از ساده‌ترین نظام و شبکه داخلی بهره می‌برد. اعضای گروه را جوانانی آموزش ندیده، اما پر شور تشکیل می‌دادند که حتی بیشتر آنها دوره سربازی را نگذرانده بودند. ضمن آنکه آنها با سازمانهای چریکی دیگری که از شبکه درونی پیشرفته و پیچیده تری برخوردار بودند هیچگاه نتوانستند ارتباط برقرار کنند

رژیم شاه تا جایی که توانست سعی نمود، جریان دستگیری، محاکمه و اعدام گروه ابوذر را بی‌سروصدا و پنهانی صورت دهد تنها برخی روزنامه‌های دولتی از «اعدام شش خرابکار» خبر دادند. اما همین خبر کوتاه و اکنش‌های مختلفی را در جامعه - به‌ویژه در بین اقشار دانشگاهی - برانگیخت؛ همچنین گروه‌های مبارز خارج از کشور، سعی کردند حقیقت ماجرا را در سطح جهانی مطرح سازند؛ به‌دنبال این‌گونه اقدامات بود که روزنامه «لوموند فرانسه» خبر شهادت اعضای گروه و نام آنها را اعلام نمود و نیز رادیو بی‌بی‌سی در اخبار شب اول اسفند ۱۳۵۲ به این موضوع اشاره کرد



شماره ۲۱/۶۰۶
تاریخ ۵۲/۴/۲۶
پیرت

سخت‌گیر
سازمان اطلاعات امنیت کشور
س.د.د.ر.ک

در بدنه دستگیر خرابکاران در ترم

بهروفتن گرام مورخ ۵۲/۴/۲۶

مخالف اقدامات اولیه دروغ‌زبانکاران با سالی حجت‌الهدی ولی‌السیف در بازجویی‌های انجام شده موضوع قتل باسبان و سرقت اسلحه‌های همجنین استفاده از اسلحه مذکور و مصروف نمودن دو نفر باسبان دیگر اقرار و اعتراف نمودند که هر دو در این مورد همکاری کرده‌اند. ولی‌السیف در اعترافات خود عنوان نموده که با محمد الرحیم ربانی شیرازی در تماس بوده.

ساعت ۲۱:۳۰ روز ۵۲/۴/۲۶ با اطلاع از اینکه حال مزاحی خدا رحمتی رویه سپیدی و قادر به تکلم می‌باشد در بیمارستان نکوشی تم آروی بازجویی و تامل در مورد عنوان شده از ناحیه دو نفر فوق‌الذکر را تأیید و اظهار داشت که وسیله شخصی بنام مهدی فتاحی ساکن نهاوند رهبری می‌شده که مراتب بلا فاصله جهت دستگیری به کمیته مرکزی اعلام نمود. اعتراف نمود که با محمد رحمتی با محمد الرحیم ربانی شیرازی در تماس بوده اند. ربانی نیز موضوع ارتباط آنان را با خود تأیید کرد. لکن متکرر آموزشهای جریسی به آنان گردید لذا ساعت ۲۱:۰۰ صبح جاری حجت‌الهدی ولی‌السیف ربانی شیرازی بمنظور ادامه تحقیقات وسیله مأمورین امرای ارگمکه مرکز به تهران اعزام و محمد رحمتی بنامه تشخیص - پیشک امرای ارگمکه در بیمارستان نکوشی تم بستری است. متفرق فرمائید سرانجام کار ربانی را که اعتراف به مشارکت در این ماجرا نموده باین ساواک اعلام نمایند.

رئیس ساواک تم - تهران

داخل و حتی خارج از کشور برانگیخت. مشعلی که آنها برافروخته بودند. تا بهمن ۱۳۵۷. توسط گروه ابوذر ۲ که از دوستان و طرفداران آنان به شمار می‌آمدند. همچنان برافروخته باقی ماند. هر چند گروه ابوذر زود کشف شد و ظاهراً نتوانست به بسیاری از برنامه‌های خود جامه عمل بپوشاند. اما پیامدها و تأثیراتی که پس از دستگیری و شهادت اعضای آن در نهاوند و جامعه ایران پدید آمد. تاحدزیدی آمل و اهداف گروه را محقق ساخت. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۵۲۶
- ۲- ع. باقی، در شناخت حزب قاعدین زمان، تهران نشر دانش اسلامی، ۱۳۴۲، ص ۳۵
- ۳- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۱۱۶/۱، ص ۲۰
- ۴- حسین زرینی، گروه ابوذر، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، صص ۷۹-۷۸
- ۵- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبانی ۶۱۱ ص ۳
- ۶- تاریخچه گروه انقلابی ابوذر از بنیاد تا تاسیس تاکنون، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۷
- ۷- رزا ناظم، تاریخ شفاهی گروه ابوذر، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، صص ۹۱-۹۲
- ۸- حسین زرینی، همان، ص ۸۹
- ۹- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۱۱۸، ص ۱۰۱
- ۱۰- همان، کد ۱۱۷، ص ۱۰
- ۱۱- حسین زرینی، همان، صص ۹۰-۹۱
- ۱۲- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۱۱۶/۱، ص ۲۳
- ۱۳- رزا ناظم، همان، صص ۱۱۴-۱۱۳
- ۱۴- حمید اشرف، جمع‌بندی سه‌ساله، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۵۷، ص ۳۴
- ۱۵- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبانی ۲۰۵۶، صص ۱۱-۱۵
- ۱۶- علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۹، انتشارات بنیاد فرهنگی امام رضا (ع)، ۱۳۶۰، ص ۱۹۱
- ۱۷- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۲۱۶/۱، صص ۱۴-۱۸
- ۱۸- همان، کد ۲۱۲/۴، صص ۲۲-۲۷
- ۱۹- همان، کد ۲۱۱/۱، ص ۲۴
- ۲۰- همان، شماره بازبانی ۱۲۲۰۲، ص ۱۷
- ۲۱- همان، کد ۶۵۳، ص ۵۲
- ۲۲- رزا ناظم، همان، صص ۱۴۳-۱۴۲
- ۲۳- حسین زرینی، همان، صص ۱۷۰-۱۷۱
- ۲۴- همان، ص ۱۷۱
- ۲۵- رزا ناظم، همان، ص ۱۵۱
- ۲۶- همان، ص ۱۶۱
- ۲۷- همان، کد ۲۱۲/۲، ص ۱۷
- ۲۸- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۲۱۷/۱، صص ۴۹-۴۸
- ۲۹- حسین زرینی، همان، صص ۱۸۲-۱۸۱
- ۳۰- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبانی ۱۲۱۹۸
- ۳۱- حسین زرینی، همان، صص ۲۰۹-۲۱۰
- ۳۲- روزنامه کیهان، ۱۳۵۲/۱۱/۳۰، ص ۲۳
- ۳۳- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبانی ۸۸، ص ۳۷
- ۳۴- نشریه پیام مجاهد، شماره ۲۸، اسفند ۱۳۵۳، صص ۱۱-۱۰
- ۳۵- حسین زرینی، همان، ص ۲۱۳
- ۳۶- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مصاحبه با محمدرضا علی‌حسینی، شماره بازبانی ۲۲۵۹
- ۳۷- تاریخچه گروه ابوذر... همان، ص ۷۱
- ۳۸- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۲۱۲/۲، صص ۳۶-۳۵
- ۳۹- همان، مصاحبه با محمدرضا علی‌حسینی، شماره بازبانی ۲۲۶۰

به شدت تحت کنترل قرار داد. ساواک به این امر هم اکتفا نکرد، چنانکه مدتی بعد، از آنجا که امکان فعالیت‌های بیشتر را علیه رژیم پیش‌بینی می‌کرد، اقدام به تاسیس ساواک در نهاوند نمود. علاوه بر این، علیرغم آنکه اعضای گروه هیچ‌کس را از اقدامات خود خبردار نکرده بودند و اعضای اصلی نیز همگی دستگیر شده بودند، باز هم ساواک حدود دوویست نفر از اهالی نهاوند را برای جلوگیری از هر اقدامی علیه رژیم دستگیر کرد و برخی از آنها مدت‌ها تحت شکنجه و بازداشت رژیم بودند.^{۳۹}

در کل باید گفت: با شهادت شش تن از چهره‌های بارز گروه ابوذر و دستگیری و زندانی شدن اکثر کسانی که در ارتباط با آن بودند، اقدام مسلحانه گروه پایان یافت اما این گروه که در سال ۱۳۵۱ با الهام از تعالیم رهایی‌بخش اسلام و تحت تأثیر شرایط آن روز ایران، از جمع تعدادی دانش‌آموز به وجود آمد، تنها با فداکاری و گذشت از جان خویش، شروع به مبارزه علیه رژیم پهلوی نمود و علاوه بر وارد آوردن ضرباتی ولو ناچیز بر پیکره رژیم، خاتمه کارشان واکنشای بسیاری را در

گروه ابوذر ۲ گروه ابوذر ۲ پس از دستگیری و شهادت اعضای گروه نخست، توسط برخی دوستان و آشنایان آنها ایجاد شد و توانست با راهاندازی تشکیلاتی منسجم‌تر، برای خود برنامه و خط‌مشی مخصوصی تعیین و شروع به فعالیت نماید.^{۳۷}

البته ساواک مرکز پس از اعلام شش عضو گروه بلافاصله طی نامهای به ریاست ساواک استان همدان دستور داد «با توجه به تجربیات و شواهد موجود، باینکه امکان فعالیت خلاف مصالح مملکتی از جانب اقوام و دوستان افراد معدوم و محکوم وجود دارد، خواهشمند است دستور فرمایید نسبت به مراقبت و کنترل خویشاوندان و دوستان افراد ذکر شده [نام همه اعضای گروه] اقدام و در صورت مشاهده هرگونه عمل خلاف و مشکوک، مراتب را به موقع به این اداره کل اعلام نمایند»^{۳۸}

پس از این دستور، ساواک منطقه با گماردن افراد مخصوصی که در اسناد با نام رمز «شنبه»، «یکشنبه» و... مشخص شده‌اند، هریک از نزدیکان اعضای گروه را که احتمال انجام اقدامی از جانب آنها می‌رفت،